

● بمناسبت پنجاهمین سالگرد وقایع اوت ۱۹۵۳

□ با قبول ادعاهای پوچ کریمیت روزولت و همکاریاش، نیروی لایزال ملت مان را به هیچ می گیریم و خودمان را نیز خوار و بی ارزش می کنیم...

نیروی مردم را نباید نادیده انگاشت!

از پرویز عدل

جامعه ایرانی در سیر تاریخ در رویارویی با حوادث سهمگین بنا وجود گوناگونی فرهنگهای تشکیل دهنده اش، وحدت و یگانگی اش را کمابیش در چهارچوب و داخل آنچه ممالک محروسه و شاهنشاهی خوانده می شد حفظ کرده بود.

نام گزاری کودتای امریکایی به وقایع بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد آهم از سوی کسانی که خود را ملی و ناسیونالیست می شمارند نه فقط خوار و بی ارزش شدن ملت ایران است بلکه باعث شده تخم نفاق و دودستگی در جامعه ایرانی کاشته شود و ریشه بدواند.

تالیفات لادریست درباره قیام ۲۸ مرداد بایگای مردمی رژیم ایرانی را سست کرد و باعث چلبای مردم از رژیم و شکاف در جامعه ایرانی گردید.

لویی هندرسون سفیر امریکا در ایران از اینکه می شود گروهی از ایرانی ها شورش ۲۸ مرداد را به حساب خارجی و مأموران اطلاعاتی امریکا می گذارند دچار تعجب شود و در گزارشی سری شماره ۲۵۱ مورخ ۲۱ اوت ۱۹۵۳ اظهار تأسف می نماید که چرا مردم ایران نمی توانند باور کنند که تحولات مهم سیاسی در کشورشان می تواند بدون دخالت بیگانگان انجام یابد.

دقت بفرمایید هندرسون این مطلب را در تفسیر وقایع ۲۸ مرداد بیان می کند. پس از اینکه

نوده ای ها و جبهه ملی فریاد برآوردند که کار کار خارجی بوده و کودتای امریکایی است، هندرسون حق دارد تعجب کند! چطور یک ملت خودش را اینقدر ناچیز می شمارد؟

خسارات و مصدمات سادی همواره جبران پذیر است، آنچه مشکل علاج می پذیرد شراره نفاق است که آن چنان جامعه را می سوزاند که جز خاکستر چیزی از آن باقی نمی ماند.

این روزها آثار وحشتناک دوگانگی و نفاق که زاییده نام گذاری کودتای امریکایی به جریانات ۲۸ مرداد است بین هم وطنان درونی و بیرونی مرزهای کشور دیده می شود.

جای تأسف است که بت اعظم سازی از دکتر مصدق بر خدمات وی نیز سایه انداخته است. از سوی دیگر طرفداران جبهه ملی تحمل کوچکترین ایراد و خرده گیری را ندارند، هر پژوهشگری که بخواهد کوچکترین ایراد و خرده گیری را از جبهه بنساید به نوکری CIA متهم می گردد و آماج انواع تهمت ها و ناسزاهای قرار می گیرد، و این در حالی است که خودشان با استناد به نوشته های عوامل CIA بویژه کتاب کریمیت روزولت به وقایع بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد می نگرند... برای جبهه ملی ۲۸ مرداد کودتای امریکایی است چمولکه حضرت کریمیت روزولت و جستاناب دولسالد زیسبر چنین فرموده اند...

همانطوریکه بسیاری بدون خواندن کتاب حل المسایل و آشنا شدن به دیدگاههای خمینی باید آزادی دنبال وی راه افتادند... امروزه عده قابل توجهی بدون اینکه کتاب کریمیت روزولت را بررسی کرده و به شخصیت خودستا و افسانه باف وی پی برده باشند آنچه از راه گوشه درباره ادعاهای کریمیت روزولت شنیده اند بی چون و چرا قبول کرده و تاریخ یک دوران مهم از وطن مان را به آنگونه که کریمیت روزولت خواسته و نوشته است پذیرفته اند...

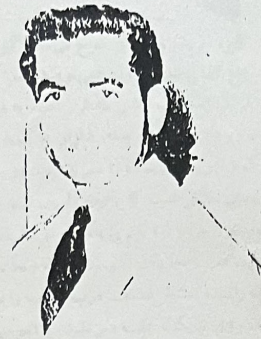
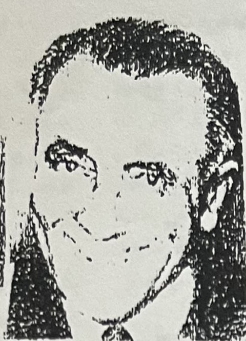
● بررسی کتاب کریمیت روزولت:

بمناسبت پنجاهمین سالگرد وقایع بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد بیاید باهمدیگر کتاب کریمیت روزولت بنام Counter Coup کپی رایت ۱۹۷۹ چاپ امریکا توسط مؤسسه McGraw Hill را بررسی کرده و با توجه به آنچه این مرد خودستا و گزافه گو نوشته است به شخصیت و اعتبار ادعاهایش پی ببریم:

کریمیت می لویسد:

- روزی که رییس مربوطه ام در CIA آقای دونادان مرا بدفترش خواسته و گفت مأمور ایران شده اید حاج و واج ماندم و عصر و شب آن روز اطلسس جغرافیایی و آنسیکلوپدی بریتانیکا را روی میز پهن کردم تا بینم اولاً این مملکت ایران در کجاست و ثانیاً چه جور جایی است.

قبول اینکه شخصی به این نادانی و



می نویسد: این راه آهن از آبادان شروع شده و پس از گذشتن از کرمانشاه به دریاچه ارومیه می رسد و از آنجا به مرز شوروی ادامه می یابد.

می نویسد: انقلاب شاه و مردم موفق بود. بی اینکه به مشکلات حاصله از آن منجمله صفت آرایی روحانیون در برابر آن اشاره ای بنماید...

در بیان عوامل تشکیل دهنده جامعه ایران چهار عامل تشخیص می دهد شاه، ارتش، دستگاه اداری و عشایر... باین ترتیب عامل مهم روحانیون و بالاتر از آن عامل اساسی مردم را بحساب نمی آورد. در واقعه همین مردمی که کرمیت روزولت بحساب نمی آورد از بامداد ۲۶ مرداد بازیگر اساسی صحنه شدند و با قیام غیرمنتظره شان همه گروه ها را دچار سوپرپریز کردند. در واقع سطر اول گزارش جاننشین رییس می آی ای به رییس جمهوری (شماره ۳۴۸) با

این جمله شروع می شود: شورشی غیرمنتظره نیرومند مردم... دکتر مصدق نیز هرگز تصور نمی کرد مردم علیه دولت اش پیا خیزند، خود سرلشگر زاهدی و اطرافیان هم در مخفی گاه شان از شورش مردم تعجب کردند البته تعجب با شادی... سرلشگر با قبول خطر از مخفی گاه خارج شد و مردم او را پذیرفتند که رهبری قیام مردمی را بدست گرفت.

المسئانه بساکی کسیم روزولت در شرح چگونگی ملاقات اش با شاه بعد اعلا میرسد (صفحه ۱۵۴). می نویسد روز قبل بیک جفت

خودستایی را از مرحوم پدر بزرگش تئودور به ارث برده است، آن مرحوم هر چه بود متواضع نبود...

در باره خودستایی کرمیت نقل داستان ملاقات اش با وینستون چرچیل نخست وزیر انگلستان بسیار گویا است. می نویسد: در لندن بدیدار چرچیل رفتم... موقع خدا حافظی چرچیل بمن گفت: ای جوان آرزو می کردم جوان بودم و در زیر دست تو کارآموزی کرده تربیت می شدم!

در شرح وقایع آذربایجان ابدأ توجه ترند ماهرانه سیاسی احمد قوام نشده و می نویسد قوام السلطنه که به مسکو رلت شاه رسید مبدا مناطق شمال غربی ایران را به شوروی واگذار کند این است که خواهرش اشرف را به مسکو فرستاد...

آگاهی اش از ادبیات ایران بسیار محدود و درباره ادب و شعر ایران به ذکر یک افسانه کفایت می کند (صفحات ۲۶ تا ۲۸) و این افسانه ایست که تیمور لنگ در شیراز حافظ را احضار می نماید و به وی که خرقه کهنه درویشی بین داشت می گوید من دلیلی را به ستایش بخارا و سمرقند، واداشتم تا تو با چه جرأت آنها را به خال لب یارت می بخشی؟ حافظ جواب می دهد با همین بذل و بخشش هاست که باین روز افتادم و فقیر شدم.

در باره مسیر راه آهن سرتاسری ایران

بی اطلاعاتی می آید ایران و بیشتر نویسندگان، نمایندگان مجلس و مقامات مهم منسلکت را سرتانگشت اش می چرخاند اگر بیچاره و بی ارزش شمردن ملت ایران نیست چه نامی بر آن می گذارید؟

در حالیکه هر مأمور اطلاعاتی در درجه اول باید نقشه شهر محل مأموریت اش را خوب فرا بگیرد آقای کرمیت روزولت خیابان روزولت را در جوار سفارت شوروی دانسته و با خود بزرگ بینی می نویسد نام این خیابان را برای بزرگداشت پرزیدنت فرانکلین دلاو روزولت نام گذاری کرده اند و نه بخاطر من...

ضمناً اینکه می نویسد من اولین شخصی هستم که به دو جانبه بودن کیم فیلبی جاسوس انگلیسی مأمور ارتباط با سی آی ای بی بردم. شخصیت خودش را از قول فیلبی اینطور معرفی می نماید:

فیلبی در یادداشت هایش درباره من چنین می نویسد: کرمیت مردی است با فرهنگ و تربیت والا، مبادی آداب، با آرامی و آگاهی حرف میزند، روابط بسیار گسترده دارد، هم میزبان خوبی است و هم مهمان مجلس آرا، از تواضع برخوردار است (صفحه های ۱۰۹ و ۱۱۰).

در مورد متواضع بودن کرمیت همین بس که سالیوان سفیر امریکا در ایران از خودستایی های وی به تنگ آمده در کتابش می نویسد: این بابا



گوه خریدم و مفصل شرح می دهد گوه چه نوع کفتی است... ولی نمی نویسد چرا گوه خریدم است. نیمه شبی که فرار است به دیدار شاه برود پیراهن پاره بسته، شلوار خاکستری و گوه خریداری شده را می پوشد... در خانه دوستی ساکن است که باغچه دارد... نیمه شب دوست با چراغ توه کیم را بکوچه بیرون باغچه می رساند... آنها یک اتومبیل سیاه رنگ با یک راننده منتظر است... درب عقب را باز کرده روی نیمکت عقب می نشیند و اتومبیل حرکت می کند. یک پتوی کلفت کف اتومبیل گذاشته اند، به درب آهنی Gale کاخ که می رسد راننده اشاره می کند و با انگلیسی شکسته بستم می فهماند که کیم باید کف اتومبیل دراز کشیده پتو را روی خودش بکشد. کیم بهمن ترتیب رفتار می کند. می نویسد به نصف راه بین Gale و پله های کاخ که رسیدیم اتومبیل ایستاد و راننده در را باز کرده رفت و سراشها گذاشت (او که محوطه کاخ را نمی شناسد و کف ماشین زیر پتو است چگونه می فهمد نصف راه بین Gale و پله های کاخ توقف کرده اند؟) می نویسد یک شیخ باریک اندام، قامت متوسط از پله ها پایین آمد (باز هم زیر پتو کف اتومبیل چگونه شیخ را دید؟) شیخ به اتومبیل نزدیک شد، در عقب را باز کرد و پهلوی من نشست... پتو را عقب زدم چهره همدیگر را دیدیم، او شاه ایران بود و بمن خوش آمد گفت...

خدایا... چقدر جنسگیت می توان بافت... به ادهای کریمیت روزولت، در آن نیمه های شب، کف ماشین، زیر پتو است که شاه تصمیم می گیرد فرمان عزل دکتر مصدق و فرمان نخست وزیری سرلشگر زاهدی را امضاء کند. دونالد ویلبر هم مدعی است که شاه به توصیه ایشان سرلشگر زاهدی را به نخست وزیری انتخاب کرد و فرمان برکناری مصدق را امضاء نمود. در برابر این ادعاها به خاطرات صادقانه ملکه ثریا مراجعه می کنیم:

مسئله کسر با صدادقانه در خاطراتش (صفحه های ۹۶ و ۹۸ ترجمه فرانسوی کتاب)

چگونگی پیدا شدن فکر انتخاب سرلشگر زاهدی را به نخست وزیری شرح می دهد.

می نویسد: شاه دچار افسردگی Depression شده حوصله هیچ کس و هیچ چیز را نداشت. وی از ترک ایران و آغاز یک زندگی تازه در اروپا یا آمریکا... می کرد. بالاخره هم تصمیم می گیرد ایران را ترک کند. ولی آیت الله بهبهانی و کاشانی آگاهی یافته با تجهیز مردم که جلو کاخ اختصاصی گرد آمده دست به تظاهرات به جانبداری از شاه می زنند. از ترک ایران صرف نظر می کند.

ملکه ثریا می نویسد: یک روز ناگهان سیگاری را که در دست داشت در زیر سیگاری له کرد، با یک حرکت که نشان می داد انرژی تازه یافته است رو به من گرد و گفت فقط یک نفر می تواند از عهده مصدق برآمده و بها کمک کند. آن هم ژنرال فضل الله زاهدی است.

ملکه ثریا ادامه می دهد: با این همه شاه نمی توانست تصمیم بگیرد تا آن که آن شب دیگر نتوانستم خودم را کنترل کنم و فریاد زنان با او گفتم تو قابل ترسم هستی You are pitiful. دلم می خواهد آن مردی باشی که می شناختم و دوست داشتم اگر اجازه بدهی مصدق سرکار بماند ایران را دودستی به شوروی فروخته ای. شاه با شنیدن این حرف ها مدتی اندیشید و بالاخره گفت بسیار خوب فرمان برکناری مصدق را امضاء می کنم و سرلشگر زاهدی نخست وزیر تازه خواهد بود.

این نوشته های ملکه ثریا صادقانه و عاری از ملاحظات سیاسی و خودستایی است. خاطرات ایشان احساسات زنی را نشان می دهد که در جستجوی خوشبختی و عشق واقعی است. ملکه با صراحت از امیدها و ناامیدی ها و خوشی ها و ناخوشی هایش سخن می راند و در همه موارد صریح و ساده و بدون لصد تأثیر در خواننده فراز و نشیب های زندگی اش را شرح می دهد.

با این ملاحظات است که من نوشته ایشان را در مورد سرزنش شوهرش که منجر به امضای فرمان برکناری دکتر مصدق شد قبول دارم و آن

را بدیگر گفته ها و نوشته ها ترجیح می دهم. با خوانندگان است که بین نقل قول مأمورانی که جز خودستایی و ملاحظات سیاسی و جاه طلبی و خوش آیند این و آن اندیشه دیگر ندارند و نوشته صادقانه بک زدن درباره آنچه بین یک زن و شوهر گذشت است یکی را انتخاب کنند.

● ● ●

کریمیت روزولت می نویسد برای نشان دادن مشروعیت مأموریت که از جانب پرزیدنت امریکا از نهار و نخست وزیر بریتانیای کبیر وینستون چرچیل داشتم قرار شد پرزیدنت در سفرانی که در ظرف ۲۴ ساعت آینده در سانفرانسیسکو بعمل می آورد جمله خاصی را ادا نماید. بدستور نخست وزیر چرچیل بنا شد رادیوی بی بی سی در برنامه فارسی فردا نیمه شب بجای اینکه فرمول همیشگی «حالا نیمه شب است» را بکار برد با مختصر تغییر بگوید: «حالا... مکث دقیقاً نیمه شب است».

در جستجوی صحت این نوشتار به قسمت فارسی رادیوی بی بی سی نامه سفارشی دو قبضه نوشتیم که فتوکپی آن را دارم. آنها از امضای رسید نامه خودداری کردند ولی اداره پست امریکا طی نامه ای بتاريخ ۴ نوامبر ۲۰۰۳ نوشت که اداره پست بریتانیای کبیر اطلاع می دهد که پاکت شماره RB305171952DUS را حدود ۲۱ اکتبر به گیرنده تحویل داده است.

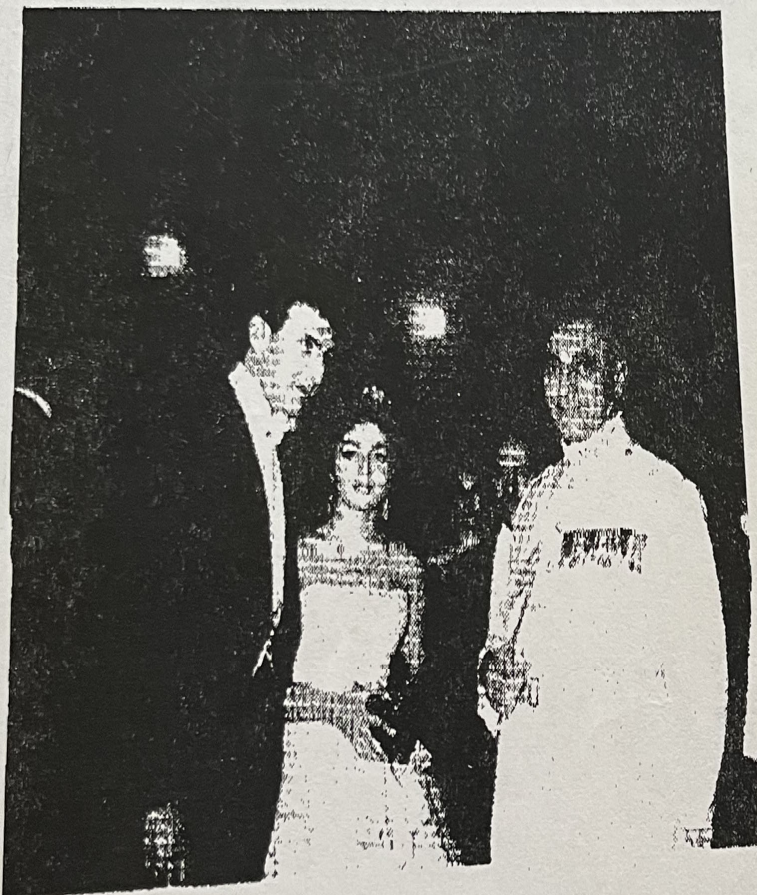
بی بی سی سر هرگز به نامه من جواب نداد. پنجاه سال بعد دلیل بی جواب گذاشتن نامه من آشکار شد و پرده از روی یکی دیگر از ادعاهای دروغ کیم روزولت برداشته شد. جریان اینست که در عصر روز ۲۲ اوت سال ۲۰۰۲ آقای راجر هاردی تحلیل گر مسایل خاورمیانه بی بی سی طی گفتاری که در ساعت ۱۶/۴۵ بوقت گرین وچ پیخش گردید درباره پیخش پیام رمز توسط بی بی سی در برنامه فارسی با اضافه کردن کلمه دقیقاً به اعلام ساعت نیمه شب اظهار داشت در آن تاریخ اصلاً بی بی سی در نیمه شب برنامه فارسی نداشت که با آن پیام رمز بفرستد.



۲۵ سال پیش... آخرین روز اقامت در ایران

والاحضرت شهناز، سیهبد فضل الله زاهدی و اردشیر زاهدی

شاهدوان پرویز پارساشار و مهین زاهدی دو عکس دیده می‌شوند



ویلبر نیز در ادعاهای دروغ دست کم از کریمت ندارد. مدعی است فتوکی فرمان شاه را در مورد نخست وزیری زاهدی او به خبرنگاران داده است. این ادعا در حالی است که امروزه روشن شده این اردشیر زاهدی بود که با تکثیر فرمان و رسانیدن آن در تپه‌های ولنجک به خبرنگاران خارجی دنیا را از صدور چنین فرمانی آگاه کرد. بهترین مدرک تلگراف شماره ۳۴۴ مورخ ۱۹ اوت ۱۹۵۲ کاردار سفارت امریکا در تهران و آقای ماتیسون به وزارت خارجه است (نقل از استاد محرمانه وزارت خارجه امریکا که پس از گذشت زمان ثانوی منتشر شده است). ماتیسون در تلگراف رمز می‌نویسد:

دونالد شویند خبرنگار آسوشیند پرس و کنت لار خبرنگار نیویورک نامیز به تقاضای پسر سرلشگر زاهدی به تپه‌های تهران رفتند تا با سرلشگر مصاحبه به عمل بیاورند و سرلشگر حضور نداشت ولی پسرش فرمان امضاء شده شاه را به آنها نشان داد و فتوکی آن را بین خبرنگاران توزیع کرده. پسر زاهدی گفت طبیعی است که پدرش معضی شده است جریان اینست که سرلشگر نصیری همراه با تعدادی سرباز محرگاه به خانه مصدق رفته تا فرمان عزل او را ابلاغ کنند. گنارد محافظ مصدق فرمان را گرفته سرهنگ نصیری را بازداشت می‌نماید.

خانم مادلن آلبرایت وزیر خارجه دولت کلینتون با پرویس در آوریل ۲۰۰۰ به ادعاهای ویلبر استناد کرده و از این مداخلات اظهار تأسف نمود. ایشان بهتر بود از ادعاهای پوچ جاسوسان اظهار ندامت می‌کردند، ادعاهایی که آب به آسیاب دشمنان ایران ریخت و جامعه ایران را دچار نفاق کرد.

[۳]